



فقط مهمان نبودیم، کمک هم کردیم

کاردستی بچه ها که تمام شد، همه گرسنه شده بودند و دلشان خوراکی می خواست. برای همین سری به آشپزخانه زدند. ماما بزرگ و ماما وزن و عمه داشتند شام آماده می کردند. روی میز یک ظرف لُبُو پخته بود. پدرا گفت: «اگر کمک لازم دارید، کمکتان کنیم.» ماما لبخند زنان گفت: «اگر دوست دارید، می توانید لُبُوها را توی ظرفی بچینید.» بهار گفت: «می توانیم لُبُوها را شکل گل در بیاوریم.» بهمن دلش می خواست لُبُوها شکل ستاره باشند و مهرداد و مهرزاد لُبُوهای شکل ماه دوست داشتند. بچه ها همه دست هایشان را شستند و دور میز نشستند و مشغول کار شدند. لُبُوها را پوست کنند و لُبُو خوردند و با چاقو لُبُوها را به شکل گل و دایره و قلب برش زدند. لُبُوها خیلی قشنگ شدند. بهار و پاییز دوست داشتند لُبُوهایشان را سریک چوب خلال دندان بزنند. لُبُوهایشان شکل آبنبات چوبی شد. بقیه هم خوششان آمد و لُبُوها را سر خلال دندان زدند. بعد آبنبات چوبی لبویی هارا توی یک لیوان بلوری چیدند و تیلیک تیلیک از آن ها عکس گرفتند. باور نمی کنید؟ این هم عکس لُبُوهای بهمن و مهرداد.

